



جانا تان مرغ نوروزی
در چادر بیاچ
جمال شیرستانی

مقدمه و تدوین
انستیه ملکانی



سال‌های دبستان بود که کتاب *جان‌اتان*، مرغ دریایی^۱ را به خاطر شاگرد اول شدن به برادر کوچک‌ترم هدیه داده بودند که او نخواند و من خواندم. پیش از آن جوجه اردک زشت را هدیه گرفته بود و بعد از آن هم ماهی سیاه کوچولو را فکر می‌کنم آن سال‌ها هدیه‌ها را پدر و مادرها می‌خریدند چون این کتاب‌ها به همان اندازه برای ما جذاب بودند که برای پدر و مادرم. یادم می‌آید هنگامه بازی، داستان‌ها را با صدای بلند برایشان می‌خواندم و به واسطه خواندن آنها بود که راه کتابفروشی را یافتم و از کتابفروش خواستم کتابی به من معرفی کند که مثل آن کتاب‌ها باشد و او *شازده کوچولو*ی دوست‌اگزوپی را پیشنهاد کرد. بدین ترتیب رؤیاهایم در سال‌های اولیه نوجوانی سر باز کردند و شاید آخرینشان در این نوع مزرعه حیوانات جورج اورل بود.

هیچ وقت نخواستم جای ماهی سیاه کوچولو باشم چون تاب دیدن این همه مرگ ممنوع را نداشتم. هیچ وقت دوست نداشتم جای جوجه اردک زشت باشم و به جایش این نقش را به یکی از اقوام نزدیک که همبازی ام بود دادم و به خاطرش مجبور شدم عذرخواهی کنم. اما همیشه دوست داشتم جانانان باشم.

وقتی از استاد جمال میرصادقی شنیدم که ترجمه دوباره از این کتاب را انجام داده است، بغض راه گلویم را گرفت و یاد آن روزها دوباره برایم زنده شدند به خاطر آوردم که چقدر دوست داشتم جانانان باشم، چقدر وقتی او را از جمع پرندگان بیرون رانده بودند و او در پروازهایش زخمی و تکیده می شد، به حالش اشک می ریختم و گاهی غذای خوردم و از برادرم می خواستم که با دو چرخه مسابقه سرعت بدهیم. زمین می خوردم و زانوهایم زخمی و کبود می شد ولی احساس خوشایندی به من دست می داد، فکر می کردم مثل جانانان شده ام.

استاد میرصادقی از کتاب می گفت و من تداعی هایم را دنبال می کردم. باور کردم اگر جایی چیزی را خواسته باشی حتی اگر هزار سال هم بگذرد و تو فراموشش کرده باشی، او به سمت تو خواهد آمد و حالا کتاب جانانان مرغ نوروزی^۱ ترجمه جمال میرصادقی را در دست داشتم برای تدوین و اصلاحات. به خواست استاد شروع کردم به نوشتن مقدمه ای بر این کتاب سعی کردم همان که بر من گذشته را

بخش اول



WWW.30BOOK.COM

صبح بود، خورشید تازه نور طلایی اش را بر سرتاسر دریای آرام می تافت.

قایق ماهیگیری در یک مایلی ساحل لمیده بود؛ و خبر گردهمایی برای صبحانه‌ی مرغان در فضا طنین انداخت تا جمعیت هزارتایی مرغان نوروزی به حرکت درآمدند تا برای تکه‌های غذا به پرواز درآیند. روز پرهیاهوی دیگری آغاز شده بود.

اما در دوردست‌ها، میان قایق و ساحل، جانانان، تنها با خودش، در حال تمرین بود؛ صدپا در آسمان، پنجه‌ی پاهایش را پایین برد، منقارش را بالا گرفت و سعی کرد که قوس پرپیچ و خم دردناکش را در هنگام بال زدن حفظ کند. پیچ و خم برای این بود که بتواند آرام‌تر پرواز کند؛ و اکنون آرام می‌پرید و باد جلوی صورتش پیچ می‌کرد و اقیانوس در زیر بال‌های او آرام بود با تمرکز عمیق، چشم‌هایش را تنگ کرد، نفسش را تو داد، فشاری آورد... یکی... بیشتر... کمی... پیچ و خم... آن وقت بال‌هایش را به هم زد، سرعتش را کم کرد و پایین آمد.

مرغ نوروزی، همان طور که می دانید، هیچ وقت تردیدی به خود راه نمی دهد. هیچ وقت از سرعتش کم نمی کند، کم کردن سرعت در هوا، برای آن ها خفت آور است و بدنامی می آورد.

اما مرغ نوروزی جانانان از اینکه دوباره بال هایش را در آن پیچ لوزان باز کند، شرمندة نبود. آرام آرام و دوباره سرعت گرفتن، کار هر مرغی نبود. اغلب مرغ های نوروزی به خودشان زیاد زحمت نمی دادند تا ساده ترین عمل پرواز را یاد بگیرند. آن ها یاد می گرفتند که چطور غذایشان را از ساحل به دست بیاورند و چطور دوباره به لانه برگردند. برای بیشتر مرغ های نوروزی، پرواز از اهمیت زیادی برخوردار نبود، اما غذا اهمیت داشت؛ ولی برای جانانان، مرغ نوروزی، به دست آوردن غذا اهمیتی نداشت، پرواز اهمیت داشت، بیشتر از هر چیزی، جانانان لیوینگستون عاشق پرواز کردن بود.

چنین نحوه ی فکری که او داشت، چیزی نبود که میان پرنده های دیگر طرفدار داشته باشد. حتی پدر و مادرش از اینکه جانانان همه ی روز هایش را با تنهایی سر می کند و صدها بار آزمایشی در سطح پایین بال بال می زند، نگران بودند. مثلاً نمی دانستند چرا وقتی در ارتفاع کمتر، از پهنای بال هایش در فراز آب استفاده می کند، می تواند بیشتر در فضا بی حرکت بماند، بی آنکه تلاش کند. پروازهای او با به آب زدن معمولی پاهایش در دریا و جهش های آب تمام نمی شد، بلکه با پاهای به

بدن چسبیده و مقاومت کمی در هوا، درحالی که سطح آب را لمس می‌کرد، ردی طولانی و گسترده بر جا می‌گذاشت. وقتی شروع می‌کرد که در ساحل پایین بیاید، درحالی که با پاهای جمع شده‌اش روی آب می‌سرید و گام‌های بلندش را روی شن می‌کشید، مادر و پدرش خیلی زیاد دل‌نگرانش می‌شدند. مادرش گفت:

- برای چی جان، برای چی این قدر برایت سخت است مانند بقیه‌ی دسته باشی جان؟ چرا نمی‌توانی آرام مثل پلیکان و آلباتروس‌ها پیری؟ برای چی دنبال شکار نیستی؟ به یک مشت استخوان و پر تبدیل شدی پسر!

- من اهمیتی به اینکه یک مشت استخوان و پر شوم، نمی‌دهم مامان. من فقط می‌خواهم بدانم که چه کار در هوا می‌توانم بکنم و چه کار نمی‌توانم، این همان چیزی است که می‌خواهم از آن سر در بیاورم.

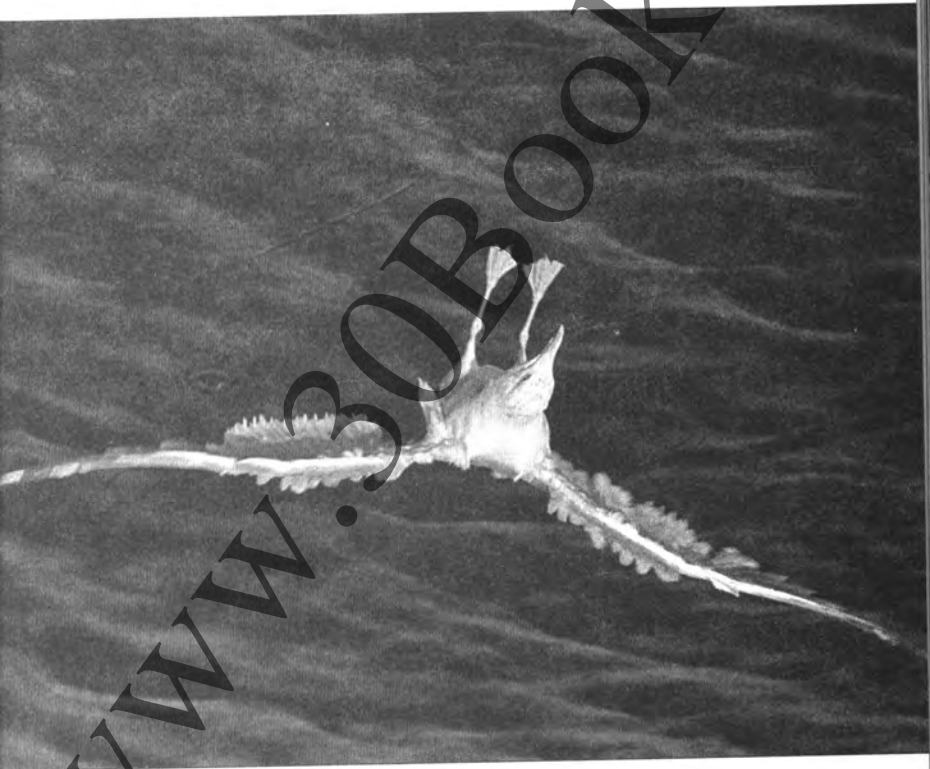
پدرش بدون اوقات تلخی گفت:

- زمستان دارد می‌رسد. قایق‌ها کمتر شده‌اند، ماهی‌های روی آب دارند به عمق می‌روند. اگر تو چیزی را بایله باد بگیری، تهیه‌ی غذا را یاد بگیر و اینکه چطور آن را می‌توانی به دست بیاوری. این بازی پروازت عالی است؛ اما تو نمی‌توانی با پرواز، چیزی برای خوردن پیدا کنی. یادت نرود که اگر غذا نخوری، نمی‌توانی پرواز کنی.

جانانان سرش را با اطاعت خم کرد. برای چند روز تلاش

WWW.30BOOK.COM





WWW.30BOOK.COM

ریچارد باخ از نوادگان یوهان
سباستین باخ آهنگساز بزرگ و مشهور
آلمانی است. او که حلیان پروازهای
نمایندی است اولین پروازش را در سن
۱۵ سالگی تجربه کرده. اوچ شهرت
باخ در سال ۱۹۷۰ با کتاب جانانان مرغ
دریایی بوده است. در آن سال
برفروش ترین کتاب در آمریکا شده و در
مدت کوتاهی توانست یک میلیون
نسخه از کتاب را در آمریکا بفروشد و
رکورد فروش رمان برپادرفته را در آن
زمان بشکند.

تفسیرهای زیادی از این کتاب
شده است. قسمت های مهم آن
راهکاری است برای یادگیری موفقیت
و جانش های مبارزه کردن که تبدیل
به قطعه های ادبی شده اند.

جانانان از گروه پرندگان طرد شد
اما هیچ گاه به خاطر هزینه ای که برای
شکست هایش پرداخت، متأسف نشد.

قیمت: ۱۸/۰۰۰ تومان

